

مسجد امام حسن مجتبی (ع) با مشارکت مردم مرمت شد

مسجدی خردو با خاطراتی بزرگ



مکان نما

حمام ها، آب انبارها، بازارها و تیمچه ها که هر کدام بخشی از حافظه تاریخی و شهری مشهد را در دل خود دارند.

یکی از چالش های مهم در مرمت این مسجد، وجود یک لایه ضخیم از سیمان بر نمای بیرونی آن بود؛ مسئله ای که متأسفانه در بسیاری از بناهای تاریخی مشهد به چشم می خورد. گواهی توضیح می دهد: در سال های متبادی، سیمان کاری روی قسمت خارجی بنا، باعث پوشیده شدن نمای اصلی آن شده بود، اما با پاک سازی این پوسته سیمانی، اصالت آجری و سنتی بنا دوباره در معرض دید قرار گرفت. با توجه به اینکه این مسجد هنوز به صورت زیربنایی و سازه ای مرمت نشده، یکی دیگر از نکات تأکیدی گواهی، اهمیت مرمت سازه ای بناست. اومی گوید: در احیای بنا نباید به ظاهر اکتفا کرد. بخش هایی مانند تیرهای سقف یاد یواره های پشتی بنا نیازمند آسیب شناسی دقیق و بازسازی اصولی هستند. زیرا این امکان وجود دارد که بنا در برابر حوادثی مانند زلزله یا بارش های سنگین، دچار آسیب شود. در صورت بروز چنین مشکلاتی، زحماتی که برای مرمت ظاهری انجام شده است نیز تحت تأثیر قرار می گیرد.

● مکتب بافت، پیشران بازآفرینی

پروژه مرمت مسجد امام حسن (ع) عیدگاه با همراهی مکتب بافت صورت گرفته که نهادی واسط و پیشران میان مردم و دولت در احیا و بازآفرینی فرهنگ مبنای بافت تاریخی مشهد است. مجتبی گیوه چی، مدیر مکتب بافت، اهمیت مرمت این مسجد را این طور بیان می کند: این مسجد دومین مسجد خردوی تاریخی بود که مکتب بافت دست به مرمت آن زد و همه اش با مشارکت مردم صورت گرفت و نهادی دولتی در مرمت آن دخیل نبود. نکته مهم در مرمت این مسجد، تد اوم و الگوسازی برای احیای بیش از بیست مسجد خردوی با ارزش تاریخی مشهد است.

محل ورهگذاران است. به رغم وجود مساجد بزرگ در نزدیکی آن، استقبال از این مسجد بسیار زیاد است. زیرا مسجدی در دسترس، آرام و ریشه دار برای بازاریان و زائران است.

امیرحسین اسماعیلی، مشاور معماری این پروژه، مسجد امام حسن (ع) را در زمره اندک مساجد خردوی باقی مانده در مشهد می داند که همچنان کاربری خود را حفظ کرده و با مشارکت و مراقبت مردم از گزند تخریب هادر امان مانده است.

● پاک سازی سیمان، کشف هویت

هدایت گواهی، ناظر عالی پروژه مرمت مسجد امام حسن (ع)، می گوید: یکی از نکات مهم این پروژه، مشارکت مردمی در مرمت بنا بود. مردم نه فقط در مسائل مالی، بلکه در انجام مطالعات میدانی و مستندنگاری نیز در کنار تیم مرمت بودند.

از دید او، اهمیت پروژه فقط در مرمت کالبدی مسجد نیست، بلکه در تجربه ای مشارکتی و بومی نهفته است که می تواند الگویی برای مرمت دیگر فضاهای عام المنفعه در شهر باشد؛ بناهایی مانند

سکینه تاجی ادر دل عیدگاه محله پایین خیابان و در همسایگی یکی از مسیرهای پررفت و آمد منتهی به حرم رضوی، مسجدی کوچک اما ریشه دار دوباره جان گرفته است. مسجد امام حسن مجتبی (ع)، بنایی متعلق به بیش از یک قرن پیش، به کوشش مردم و همراهی متخصصان حوزه مرمت و معماری، سیمای تاریخی خود را باز یافته و در مسیر احیای قرار گرفته است.

این مسجد یکی از مساجد «خردو» یا همان مساجد کوچک بافت تاریخی مشهد است؛ بناهایی کمتر از پنجاه مترمربع که در عین سادگی، حاوی هویتی عمیق و جمعی هستند که با معماری، خاطره، عبادت و حضور پیوسته مردم معنا یافته است.

● مشارکت مردمی، الگویی برای احیای هویت

محمد مشکینی فر یکی از کاسبان خوش نام بازار رضا، نزدیک به دو سال است یکی از کلید داران مسجد امام حسن (ع) شده است. «پدرم از اولین کاسبان بازار رضا بود و حالا من هم در راه او قدم گذاشته ام. اینجا مسجدی ساده و شاید در ظاهر گمنام بود، اما همواره برای ما کسبه جایگاه و احترام ویژه ای داشت. من هم به واسطه علاقه شخصی ام به میراث فرهنگی و بناهای سنتی شهر و هم به دلیل شأن مذهبی این مسجد که نزد بازاریان محترم است، پیگیر مرمت و احیای آن بودم.»

مشکینی فر که از روزهای ابتدایی نوسازی نمای مسجد در کنار تیم مرمت حضور داشته است، می گوید: از زمان تصمیم گیری برای آغاز کار تا مرحله اجرا، تلاش کردم واسطه ای باشم میان اهالی بازار و گروه مرمت و کمک های مردمی را به دست اندرکاران پروژه برسانم. خوشبختانه امروز این مسجد چهره ای درخور یافته و همچنان محل عبادت و حضور اهالی



کشاورز قدیمی محله پایین خیابان، خاطرات ورود قطار و ساخت ایستگاه را به یاد دارد

ماجرای عجیب سقف راه آهن



صندوق خاطرات



● سقف را روی تلی از خاک ساختند

او که پسر بزرگ خانواده بوده و خاطرات همراهی با پدرش را در ذهن حک کرده است، می گوید: پدرم کارگر بود و برای ساختن ایستگاه راه آهن روزی پنج ریال مزد می گرفت. من هم همراهش می رفتم. سنی نداشتم و فقط برای بازی می رفتم. روی خاک و شن و ماسه سر می خوردم و می دیدیم که چطور کارگرها دیوار و سقف ایستگاه بزرگ را می سازند.

غدیری موقعی را به یاد می آورد که سقف ایستگاه را ساختند؛ آن هم نه مانند بناهای امروزی که کف و دیوار و سقف به راحتی شکل می گیرد؛ به شیوه ای سخت، اما ماندگار. تعریف می کند: اول کلی بتن ریختند کف ایستگاه و بعد هم دیوارها را ساختند. برای ساختن سقف مجبور بودند همه ساختمان را بپوشانند. یادم است تلی از خاک ریختند و کوبیدند و بعد سقف را روی خاک ها بنا کردند. وقتی کامل ساخته شد، با بیل و فرغون خاک های کوبیده شده را خالی کردند و سقف سر جایش ماند. برای ما خیلی عجیب بود که این سقف بزرگ چطور آن بالا مانده است.

با اینکه هفتاد سال را گذرانده است، هنوز خاطرات کودکی، بازی پشت دیوار «بهره»، همراهی با پدر و کار روی زمین های کشاورزی آن طرف دیوار را خوب به خاطر دارد.

این دروازه هارد می شدند. از روی دیوار خم می شدیم تا آن ها را ببینیم.

هر طرف را نگاه می کند، خاطره ای یادش می آید. با خنده می گوید: اولین بار که صدای سوت ترن را شنیدم، از ترس پریدم زیر چادر مادرم. با جزئیات تعریف می کند که آن روز بهاری چطور با کنجکاوگی گوشه چادر مادرا کنار می زد تا ترن باری سیاه را ببیند که صدای سوتش هنوز در گوشش است. می گوید: وقتی ایستگاه را می ساختند، نمی دانستیم قرار است چه چیزی از آن رد شود. مردم به قطار می گفتند ترن. آن واگن های سیاه ترسناک برایم خیلی عجیب و ناشناخته بود. بعد که ترسمان کم شد، گاهی می رفتم روی ریل های منشتیم تا لرزش قطار را وقتی از دور می آید، حس کنیم.

موسوی رحمانی از وقتی چشم باز کرده، در پایین خیابان زندگی می کرده است و هنوز هم همین محله را برای زندگی دوست دارد. حسین غدیری، آن زمان که شهرک های شهید رجایی و شهید باهنر پر بود از باغ و زمین زراعی و چاه آب، یک عمر روی زمین های کشاورزی مردم کار کرده و این روزها دلخوشی اش تعریف کردن خاطرات قدیمی برای جوان ترهایی است که دوست دارند از گذشته محله شان بدانند. در میان خاطرات تلخ و شیرینش، خاطره سوت ترن را که بارها برای همسایه ها تعریف کرده است، بیشتر دوست دارد. چون یاد چادر مادارش می افتد که پناه ترس های کودکی اش بوده است.

● اولین واگن، مخصوص حمل بار بود

صحبت از سن و سال که می شود، می خندد و می گوید: خیلی عمر کرده ام. همه چیز را به یاد دارم. از وقتی اینجا دیوار بهره بود و پشتش کلی زمین کشاورزی و قبرستان و این طرفش گاوداری، همه را به یاد دارم.

به زمین های سمت پارک و وحدت اشاره می کند و می گوید: یک چاه موتور بود و کوره آجرپزی. کلی باغ میوه بود و زمین که بعضی هادر آن خشکاش می کاشتند. این صدمتری پشت دیوار شهر بود که چهار تا دروازه داشت و چهار تا برج دید بانی. با بچه های محله می آمدیم روی دیوار پهن می نشستیم و ساعت ها بازی می کردیم. وقتی نیروهای سواره و پیاده ژاندارم ها از

